



خوبی‌ها و مرغ خانگی

بعضی از شادی‌ها مانند برف‌اند. یعنی همه‌جا را سفید می‌کنند. اما دیر یا زود، آب می‌شوند و از یاد می‌روند. بعضی از شادی‌ها همیشگی‌اند. تا هستیم هستند. و چون ما همیشه هستیم و نابودی نداریم، آن شادی‌ها هرگز نابودی ندارند. قرآن درباره‌ی انسان‌های خوب چنین گفته است: آنان تا همیشه، از آنچه خداوند به آنان داده است، مسرور و شادمانند.

راستی، می‌دانید که قرآن، شادترین کتاب جهان است؟
قرآن به ما خبر داده است که تا همیشه، نزد پروردگارمان زندگی خواهیم کرد.
آیا بهترین خبر جهان، همین نیست؟
به راستی که خبری خوش‌تر از «جاودانگی» نیست.

اما انسان‌ها، بدون نیکی‌های راستین، هرگز شاد نخواهند بود. خوشی‌های زودگذر، مانند ابر از بالای سر ما می‌گذرند. هیچ کاخی نتوانسته است مالکش را برای همیشه، شاد نگه دارد. سکه‌های طلا برای همیشه پیش صاحبشان نمی‌مانند. هیچ بازویی تا ابد، قدرتمند نخواهد ماند.

اما شادی آن روز که دست نایبانی را گرفته‌ایم، تا همیشه در دل ما خواهد ماند.
و شادی آن روز که نان گرممان را با کسی شریک شده‌ایم...
یا غصه و اندوهی را از دلی برداشته‌ایم.
یا آن روز که درختی کاشته‌ایم.

بدون خداوند و بدون نیکی‌هایی که خداوند می‌پسندد، شادی‌های ما هرگز دوام نخواهد داشت. آن کس که به شادی‌های رفتنی، دل خوش کند، روزی همه چیز را از دست خواهد داد. مانند خاشاکی که با باد، پراکنده می‌شود. شادی انسان‌هایی که از نیکی‌ها دور مانده‌اند، مانند پرواز مرغ خانگی است. یعنی آن مرغ که به خیال پرواز می‌پرد. اما همیشه از سر دیواری، به پایین پر می‌کشد و پروازش، همان سقوط است. مرغ خانگی، به آسمان راهی ندارد.

هر آن دل‌ها که بی تو، شاد باشد
چو خاشاکی میان باد باشد
چو مرغ خانگی کز اوج پرد
چو شاگردی که بی‌استاد باشد

* شعر از مولوی

• تصویرگر: هدا حدادی



تقویم دانش آموز

نویسنده: علی اکبر زین العابدین

۱ فروردین

عید نوروز

ایرانیان اعتقاد دارند در روز اول سال، هرگز نباید حرفی بزنیم که کسی را ناراحت کند. در نوروز، همه‌ی کسانی که با هم قهر کرده‌اند، دوباره آشتی می‌کنند تا سالی پر از دوستی و نیکی داشته باشند. چه خوب است ما هم سال نو را با بوسیدن دست و روی پدر و مادرمان شروع کنیم و از خداوند بخواهیم ما را در تحصیل و به انجام رساندن نیت‌های خوب یاری کند.

۲ فروردین

روز جهانی آب

به حرف‌های «آب آشامیدنی» گوش کنید:

- ♦ من برای شستن اتومبیل‌ها با شما نمی‌آیم!
- ♦ با فشار زیاد آب مخالفم!
- ♦ از صدای هر شیر آبی که چک چک کند، ناراحت می‌شوم.
- ♦ چه‌طور دلتان می‌آید که با من، حیاط و کوچه و خیابان را بشوید؟
- ♦ کسانی که به مدت طولانی، زیر دوش حمام می‌مانند، مرا غمگین می‌کنند.
- ♦ اگر در مصرف من صرفه‌جویی کنید، هیچ لبی تشنه نمی‌ماند.

۳ فروردین

روز جهانی هواشناسی

حالا دیگر همه می‌دانند که درس جغرافیا چه قدر اهمیت دارد. هواشناسان در رشته‌ای درس می‌خوانند که یکی از شاخه‌های مهم علم جغرافیاست. کشور ما در علم هواشناسی از پیشرفته‌ترین کشورهای دنیاست. روز بیست‌وسوم ماه مارس در همه‌ی کشورهای دنیا روز هواشناسی است. در این روز دانشمندان هواشناس در کنار هم جمع می‌شوند و از تجربه‌های یکدیگر در هواشناسی استفاده می‌کنند.

۱۲ فروردین

روز جمهوری اسلامی

دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ بود. حدود دو ماه از پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران گذشته بود. مردم برای انتخاب حکومت جدیدشان، آماده‌ی رفتن به پای صندوق‌های رأی بودند. در حدود دوهزار و پانصدسال، نظام حاکم بر ایران، پادشاهی یا سلطنتی بود. حالا مردم ایران تصمیم گرفته بودند حکومتی تعیین کنند که به رأی و نظر آن‌ها اهمیت بدهد و قوانین اسلام را اجرا کند. با این هدف مردم به پای صندوق‌های رأی رفتند تا اعلام کنند که «حکومت جمهوری اسلامی» را قبول دارند. در روز دوازدهم فروردین ۱۳۵۸، مردم به حکومت جمهوری اسلامی، رأی «آری» دادند. به همین دلیل، این روز را «روز جمهوری اسلامی» می‌نامند.

۲۵ فروردین

شهادت حضرت فاطمه (س)

کودکی حضرت زهرا(س) در سختی گذشت. ایشان در خردسالی، مادر پزرگوارشان خدیجه(س) را از دست دادند. مشرکان مکه، پیامبر(ص) را آزار و اذیت می‌کردند. فاطمه(س) با چشمان خود می‌دید که پدر، چه رنج‌هایی را تحمل می‌کنند. او به پدر مهربانی می‌کرد. پیامبر را نوازش می‌کرد و سخنان دلگرم کننده به ایشان می‌گفت. این گونه بود که پیامبر همیشه می‌فرمودند: فاطمه، مادر پدرش است. حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) در روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الثانی سال یازدهم هجرت به شهادت رسیدند. بعضی از کتاب‌های تاریخی هم شهادت ایشان را بیست‌وسوم جمادی‌الثانی نوشته‌اند.

خدا دوست دارد

● **خدا نیکوکاران را دوست دارد.**

● در راه خدا اموالتان را ببخشید و خود را به دست خود به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد. قرآن کریم، سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵

● آن ها که در حال ثروتمندی و تنگدستی، اموالشان را می بخشند، خشم خویش را فرو می برند، و از خطای مردم در می گذرند، خدا این نیکوکاران را دوست دارد. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۴

● هرگز به مقام نیکوکاری نمی رسید مگر از آن چه دوست می دارید، ببخشید. سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲

● نیکی آن است که **دل** بدان آرام گیرد و **روح** از آن اطمینان یابد و بدی آن است که بر دل ننشیند و نخواهی مردم از آن **خبردار** شوند. پیامبر اسلام (ص)

● **خدا بدکاران و ظالمان را دوست ندارد.**

● قارون از قوم موسی بود که بر آن ها سرکشی کرد. و به او چنان گنج هایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار بود. آن گاه قومش به او گفتند: سر مست نباش، زیرا خدا سر مستان را دوست ندارد... و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین به دنبال فساد مرو که **خدا فسادکنندگان (بدکاران) را دوست ندارد.** قرآن کریم، سوره ی قصص، از آیه های ۷۶ و ۷۷

● **خدا مُفسدان (تبهکاران) را دوست ندارد.**

قرآن کریم، سوره ی مائده، آیه ی ۶۴

خدا دوست ندارد

جعبه‌های گل



جعبه‌ی گل (سندوق گل)

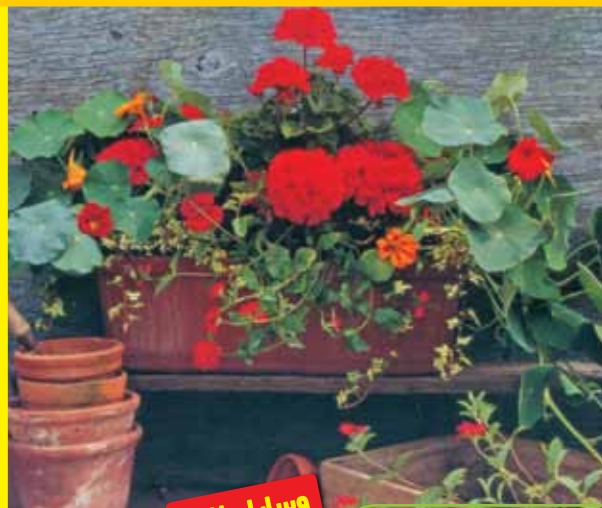
جعبه‌های گل‌ها و گیاهان زینتی، مانند یک باغ کوچک، جلو پنجره یا در ایوان قرار می‌گیرند. این جعبه‌ها جنس‌های مختلفی دارند: سفالی، چوبی، پلاستیکی و فایبر گلاس. جعبه‌های سفالی معمولاً بهترند. زیرا رفت و برگشت هوا در آنها بهتر صورت می‌گیرد. آب مورد نیاز گل‌ها هم در آنها دیرتر تبخیر می‌شود. در زیر جعبه‌های گل، صفحه‌ای مانند زیر گلدانی قرار می‌گیرد تا آب جعبه سرازیر نشود.



مانقاشی‌هایمان را رنگ می‌کنیم. تا حالا فکر کرده‌اید که می‌توانیم شهر و روستایمان را هم رنگ آمیزی کنیم؟ ... تازه، این رنگ‌ها می‌توانند زنده باشند. می‌پرسید چه طوری؟ ... بله... با گل!... بیایید جعبه‌ی گلی در ایوان و یا جلو پنجره‌ی خانه بگذاریم. اگر همه این کار را بکنند، شهر زیبا می‌شود.



گلدان‌ها یا جعبه‌های گل باید طوری در جای خود نصب شود که هرگز سقوط نکند. این اتفاق می‌تواند برای رهگذران، خطر جانی ایجاد کند.



وسایل لازم

- ✓ دستکش
- ✓ جعبه‌ی پلاستیکی
- ✓ بوکه‌ی صنعتی یا بوته‌ی شمعدانی
- ✓ زیر گلدانی
- ✓ خاک پیت‌ماس
- ✓ پوشال برنج

طرز ساخت جعبه‌ی گل شمعدانی

- ۱ حتماً از دستکش مناسب استفاده می‌کنیم.
- ۲ به کمک بزرگ‌ترها در انتهای جعبه‌ی پلاستیکی، دو سوراخ ایجاد می‌کنیم. (به اندازه‌ای که آب و گل از جعبه خارج نشود).
- ۳ بوکه‌ی صنعتی یا پوشال را در کف جعبه به ارتفاع یک یا دو سانتی‌متر قرار می‌دهیم.
- ۴ بوته‌ی گیاه را روی پوشال می‌گذاریم. طوری که به ریشه‌ی گیاه فشار و صدمه وارد نشود.
- ۵ خاک را اضافه می‌کنیم. خاک دور بوته را با دست فشار می‌دهیم. طوری که فشار بر گل‌ها و ریشه وارد نشود. فاصله‌ی سطح خاک با لبه‌ی جعبه باید دو سانتی‌متر باشد.
- ۶ زیر گلدانی را در زیر جعبه قرار می‌دهیم تا آب از زیر آن سرازیر نشود.
- ۷ گاهی لازم است به گیاه، کود حیوانی، گیاهی یا شیمیایی بدهیم.
- ۸ از بزرگ‌ترها خواهش کنیم جعبه‌ی گل را در محل مورد نظر قرار دهند.

● با تشکر از آقای حمیدرضا تهرانی

مسابقه



جناب سروان رفت و روی موتور سیکلتش نشست. عموجان دهانش را نزدیک گوش جناب سروان برد و گفت: «اما یک چیز دردناکتر برایتان بگویم... هر شب یک نفر به من می‌گوید فردا برو سیل هایت را کوتاه کن!... فکر می‌کنید او چه کسی باشد؟... هیچ‌کس!... به علت عفونت گوشم است که من این جور صداهای اضافی را می‌شنوم!... مطمئن هستم که هیچ‌کس نیست... به خاطر همین، هیچ وقت سیل هایت را کوتاه نمی‌کنم!»

جناب سروان، دیگر عینک مخصوص موتور سواری اش را هم به چشم زده بود و داشت تند تند هندل می‌زد تا آن را روشن کند. بالاخره موتور روشن شد و جناب سروان از دست عموجان فرار کرد. اما عموجان پشت سرش داد زد: «وقتی می‌خواهم با هواپیما سفر کنم، مجبورم دو تا بلیت بخرم... چون اگر کسی کنارم نشسته باشد، چرک گوشم روی شانه اش می‌ریزد!»

با این حرف، جناب سروان که داشت با سرعت از ما دور می‌شد، به شانه‌های خودش نگاه کرد تا مطمئن شود که تمیز مانده‌اند. این کار، باعث شد که جناب سروان بتواند مدتی از سایه‌ی خوب و خنک درخت استفاده کند... چون با سر به تخی درخت بر خورد کرد و بی‌هوش زیر سایه‌ی آن افتاد!

تمام فروشگاه‌های رنگ در جزیره، بسته بودند. فقط یک مغازه در یک محله‌ی دور، باز بود و چند نفر جلواش صف کشیده بودند. وقتی ماشین را جلو فروشگاه پارک کردیم، بچه‌ای که توی پیاده‌رو همراه مادرش بود، گریه‌کنان گفت: «مامان... من سوسیس می‌خواهم!»

مادر لاغر و بچه‌اش به طرف ماشین ما آمدند. پشت سر آن‌ها هم تمام مشتری‌های گرسنه‌ی رنگ فروشی، به طرف ما حمله کردند تا سوسیس بخرند. عموجان تند از ماشین پیاده شد و مردم را ساکت کرد. بعد، روی کاپوت ماشین رفت و جوش‌های خونی کمرش را به مردم نشان داد. پیرمردی عصایش را توی هوا تکان داد و گفت: «آقا لطفاً لباستان را بزنید پایین... من وقتی از خانه بیرون می‌آیم، آمادگی روبه‌رو شدن با مرگ را دارم... اما هرگز آمادگی روبه‌رو



پدرم به سرعت، کمی از ناخن‌هایش را جوید و گفت: «چرا جریمه جناب سروان؟... من که تغلفی نکرده‌ام.»
- دیروز شما این‌جا چراغ قرمز را رد کرده‌اید. یعنی به صورت غیر قانونی، از طرف چپ به طرف راست رفته‌اید. در حالی که آن طرف، ورود ممنوع است.
- شما که دیروز این‌جا نبودید جناب سروان... از کجا متوجه شدید من ورود ممنوع رفته‌ام؟

- وقتی من به این‌جا رسیدم، بوی سوسیس دودی، داشت از طرف چپ به طرف راست می‌رفت!
همین موقع، عموجان از ماشین سوسیس فروشی پیاده شد و همان کاری را کرد که همیشه می‌کند. او عادت دارد درباره‌ی چیزهای چندش‌آور با مردم حرف بزند. هر اندازه هم که حال مردم بیشتر به هم بخورد، عموجان بیشتر برای گفتن حرف‌هایش به شوق می‌آید. بله... عموجان تند و فرزند از ماشین پرید پایین و گوش چپش را به جناب سروان نشان داد.
جناب سروان گفت: «این گوش به چه درد من می‌خورد آقا؟...

لطفاً مدارک ماشین را به من نشان بدهید نه گوشتان را!»
- پسرم خوب به این گوش نگاه کن... چه طور دلت می‌آید ما را جریمه کنی؟... تا حالا سالاد سبزیجات خورده‌ای؟... یک سالاد پوشیده از سس که خیلی هم برای سلامتی بد است... هر روز صبح از این گوش، چرک فراوانی سرازیر می‌شود که شبیه سس مایونز است!

با شنیدن این حرف، جناب سروان پایش را به زمین کوبید و دستش را به نشانه‌ی احترام نظامی، بالا آورد. بعد گفت: «در این لحظه سوگند می‌خورم که دیگر تا آخر عمر، هرگز لب به سس مایونز نزنم!»

عموجان ادامه داد: «من گوشم خیلی درد می‌کند... وقت وبی‌وقت، احساس می‌کنم یک گریه روی شانه‌ی چپم نشسته و دائم به گوشم چنگ می‌زند... اسم گریه‌ام را گذاشته‌ام بوگندوا!... البته این گریه واقعی نیست و بوی بد، به خاطر عرق زیر بغل هایت است!»

جناب سروان دفترچه‌ی جریمه را گذاشت توی جیبش. بعد جلو دماغش را با یک دست گرفت و گفت: «بفرمایید زودتر از این‌جا دور شوید... احتیاجی به جریمه نیست.»
عموجان گفت: «می‌گویند بوی بد زیر بغل، به خاطر این است که کبد آدم خوب کار نمی‌کند... ای کاش من یک اسب آبی بودم... اسب‌های آبی، کید دارند، ولی خوشبختانه در بدنتان زیر بغل ندارند!»

شدن با جوش‌های گمر کسی را ندارم!»

عموجان با صدای بلند گفت: «می‌خواستم بگویم این جوش‌ها، نتیجه‌ی تغذیه‌ی غلط است. گوش کنید دوستان... درست است که روی ماشین ما نوشته سوسیس... اما من با خوردن سوسیس مخالفم... اگر دقت کرده باشید، سوسیس تنها غذایی است که هم می‌توانیم آن را بخوریم و هم می‌توانیم دیگران را با آن کتک بزنیم!... راستش در حدود بیست‌سال از عمرم، من عادت داشتم روزی یک وعده سوسیس بخورم... این سوسیس‌ها را با سیر و فلفل خیلی تند، خوش‌مزه می‌کنند... من این را از بوی لحافم فهمیدم!... من در جوانی، به ساندویچ سس فلفل خیلی تند می‌زدم و بدجوری به این سوزش عادت کرده بودم. یک شب که ساندویچ خریدم و به خانه رفتم، دیدم سس فلفل تمام شده... می‌دانید چه کار کردم تا ساندویچم مثل همیشه کیف بدهد؟... موقع خوردن ساندویچم روی اجاق گاز داغ نشستم!... باید خدمتان عرض کنم که من بیست‌سال از عمرم را مسموم بودم... شما حتماً متوجه شده‌اید که صبح، وقتی از خواب بیدار می‌شوید، می‌بینید یک تکه چیز خشکیده‌ی خیلی کوچک، به هر چشمتان چسبیده است... دوستان من، سوسیس باعث زیاد شدن این چیزهای خشکیده می‌شود... وقتی من شب سوسیس می‌خوردم و صبح بیدار می‌شدم، مثل این بود که یک بسته بیسکویت خرد شده را روی چشم‌هایم چسبانده بودند!... به نظر من همه باید به جای سوسیس، تخم‌مرغ آب‌پز و لوبیای پخته بخورند... البته این غذا هم اشکالاتی دارد... روزی چهار بار داخل شکم آدم صدایی مثل قارقار کلاغ می‌آید... و البته هر بار، نیم‌ساعت طول می‌کشد!... دوستان عزیز، من از بیماری‌های زیادی رنج می‌برم. سعی می‌کنم همه‌ی آن‌ها را برای شما توضیح بدهم. مثلاً همین معده‌ام...»

پیر مرد عصا به دست گفت: «من علاقه‌ای به شنیدن جزئیات کار معده‌ی شما ندارم. چون خودم هم یکی از این معده‌ها همراهم دارم!»



بند کفش‌های محکم‌تری بخرید!»

ما دوباره عموجان را از روی ماشین پایین آوردیم تا زودتر رنگ را بخریم و برگردیم. به نظرم یک قرن طول کشید تا ما از مغازه‌ی رنگ‌فروشی آمدیم بیرون. توی مغازه، عموجان دو ساعت درباره‌ی بیماری «بی‌آبی چشم» حرف زد. او عادت دارد که با هر فروشنده‌ای، درباره‌ی بی‌آبی چشم‌هایش حرف بزند. یعنی یک عالمه آب‌وتاب اضافی به قضیه بدهد و آخرش هم بگوید: «بعضی از آدم‌ها، توی چشمشان آب ندارند... اما یک عده افراد خودخواه، توی خانه‌هایشان استخر دارند!»

دکتر برای کم‌کاری غده‌های اشکی عموجان، به او قطره‌ی «اشک مصنوعی» داده است. عموجان خیلی دوست دارد که قطره‌ی اشک مصنوعی‌اش را به هر آقا یا خانم فروشنده‌ای نشان بدهد و حتی برای نمایش، چند قطره از آن را توی چشم‌های خودش بچکاند.

– بله جانم... من به بیماری خشکی چشم مبتلا هستم. اگر این اشک مصنوعی را توی چشمم نریزم، پلک‌هایم درست باز و بسته نمی‌شوند. آن وقت است که نمی‌توانم خوب ببینم و چیزها را درست تشخیص بدهم. مثلاً، پارسال وقتی سیل آمده بود و عمه‌ی پیرم داشت توی آب غرق می‌شد، من فکر می‌کردم او یک پری دریایی است!... چشم‌های من اشک نمی‌سازد و خشک و خشک است... به خاطر همین، وقتی می‌خواهم چپ و راست را نگاه کنم، چشم‌هایم غیژ غیژ صدا می‌کنند... مثل دری که روغن نخورده باشد!... یکی دیگر از مشکلات بی‌اشکی، این است که انسان نمی‌تواند فاصله‌ی درست اشیا را تشخیص بدهد... خود من به خاطر این مشکل، حدود شش‌ماه، به جای صورت‌م، پاهایم را خشک می‌کردم!... بنابراین، دکتر به من قطره‌ی اشک مصنوعی داده است تا توی چشم‌هایم بریزم...



من اشک ندارم. این است که قطره‌ی اشک مصنوعی‌ام را همه‌جا با خودم می‌برم...

وقتی بهترین دوستم از دنیا رفت، من به خانه‌اش رفتم و به جای گریه، قاه قاه خندیدم!... همه با عصبانیت نگاهم کردند... اما من گفتم: «بخشید که می‌خندم... متأسفانه، اشک مصنوعی‌ام را توی خانه جا گذاشته‌ام!»

از اشتباه عموجان می‌فهمیم:

نباید با حرف‌های بیهوده و چندش‌آور دیگران را ناراحت کنیم.

داستی این داستان را در شماره‌ی بعد بخوانید

بیدار شو پسر



گزارش از: پریسا برازنده

نویسندگان و همکاران مجله‌ی رشد دانش آموز، این بار مهمان شهر زیبای زنجان و بچه‌های آن بودند. اگر بخواهیم همه‌ی حرف‌های خودمان و بچه‌ها را این جا بنویسیم، تمام مجله پر می‌شود! بنابراین، گزارش ما را بخوانید و فقط ببینید که دخترهای کلاس ششمی، درباره‌ی پدرهایشان چه حرف‌های قشنگی زده‌اند.

دخترها = مادران کوچک!

آقای شهرام شفیعی (سر دبیر رشد دانش آموز) گفت: حالا که شما کلاس ششمی هستید، مسئولیت‌هایتان بیشتر شده است. اما این بار می‌خواهیم درباره‌ی رابطه‌ی شما با پدر حرف بزنیم. همان‌طور که پدر نگران شماست، شما هم نگران پدر هستید. پیامبر اکرم (ص) دخترشان حضرت فاطمه (س) را گاهی «ام‌اینها» می‌خواندند. از این نگاه زیبای پیامبر عزیزمان می‌آموزیم که همه‌ی دختران خوب، می‌توانند مادر پدرشان باشند. برای ما توضیح بدهید که رابطه‌تان با پدرتان چگونه است. اصلاً برای ما بگویید اگر یک روز پدرتان مثل فرزند شما باشد و نگهداری از او را به عهده‌ی شما گذاشته باشند، چه کار می‌کنید. مثلاً اگر آن روز، پدری تنبل و بی‌حوصله در خانه داشته باشید چه کار می‌کنید؟... اگر پدر،



زولیده و حتماً نرفته باشد؟... اگر نخواهد از رختخواب بیرون بیاید و صبحانه بخورد؟

راه‌های ملایم یا خشن برای بیدار کردن بابا!

- ◆ صبحانه‌ی مورد علاقه‌اش را که شیر، تخم‌مرغ و آب پرتقال است، درست می‌کنم و بیدارش می‌کنم.
- ◆ اگر هر کاری کردم بیدار نشد، از چند قطره آب کمک می‌گیرم!
- ◆ می‌گذارم بخوابد. طفلکی را بیدار نمی‌کنم!
- ◆ به تلفن همراهش زنگ می‌زنم تا زود بیدار شود!
- ◆ قلقلکش می‌دهم. پدر من خیلی قلقلکی است.
- ◆ پدرم به عینکش حساس است. اگر عینکش را بردارم، زود بیدار می‌شود.
- ◆ به بابا می‌گویم: اگر مامان بفهمد تا این موقع خوابیده‌اید، روزگار هر دویمان را سیاه می‌کند.
- ◆ برای پدرم شیرینی درست می‌کنم!
- ◆ طوطی را از قفس بیرون می‌آورم تا پدرم را بیدار کند!
- ◆ صدای رادیو را بلند می‌کنم!
- ◆ ساعت را جلو می‌کشم و می‌گویم: پدر ساعت یازده است!
- ◆ صدای زنگ ساعت را بالا می‌برم. اگر نشد، لپ‌های بابا را می‌کشم.
- ◆ پدرم به کتاب‌هایشان حساسند، اگر به آن‌ها دست بزنم، زود بیدار می‌شوند!

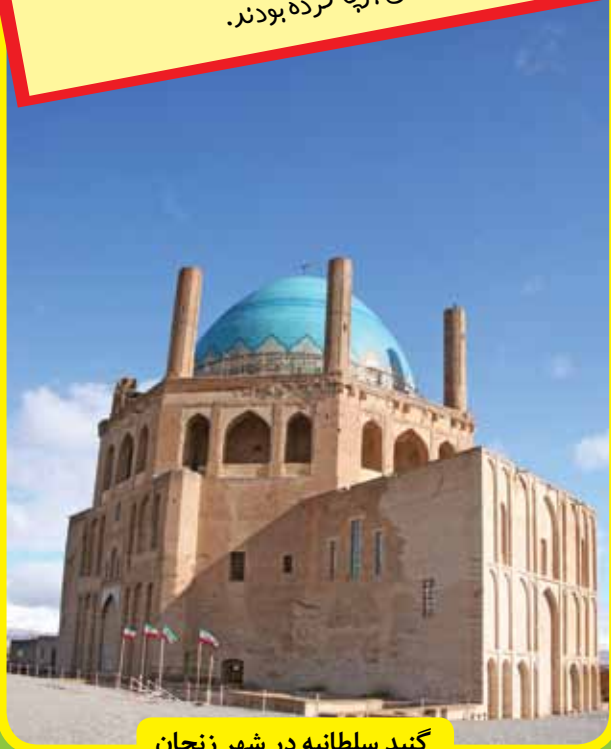


جالب و خواندنی از سفر زنجان

بچه‌ها، مجله‌ی رشد دانش آموز را با برنامه‌ی «پاورپوینت» معرفی کردند. معلم کلاس، پیشنهاد کرد که در مجله، زبان قوم‌های مختلف ایران را معرفی کنیم. ما آرزو کردیم بچه‌ها در کنار بازی رایانه‌ای، به بازی‌های میدانی هم بپردازند. بچه‌ها در حیاط مدرسه سرود «ای ایران» را همخوانی کردند. بچه‌ها کاردستی‌های مجله‌ی رشد را ساخته بودند و نمایشگاهی برپا کرده بودند.

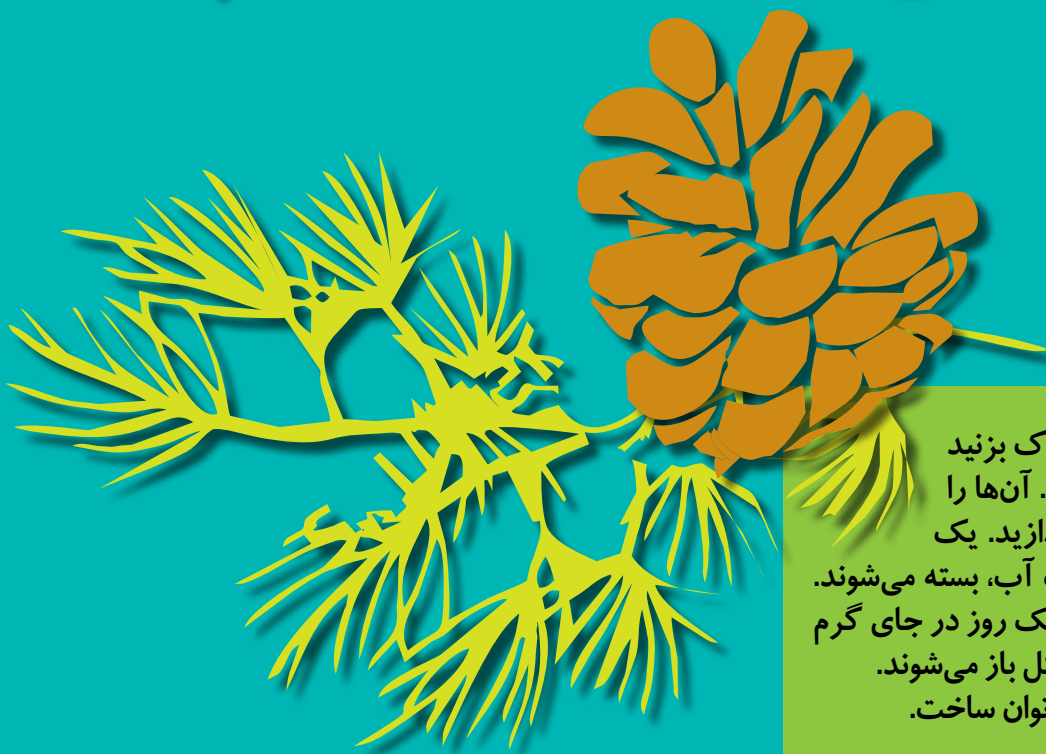
راه‌های فرستادن بابا به حمام!

- ♦ می‌گویم اگر بروید حمام، برایتان قهوه‌ی داغ درست می‌کنم!
- ♦ باید همیشه احترام پدر را نگاه داریم. برایش کیک درست می‌کنم!
- ♦ نازش را می‌کشم و هر کاری که بگوید انجام می‌دهم!
- ♦ پدرم در حیاط خیار و گوجه‌فرنگی کاشته است. اگر کمی به آن‌ها آب بدهد، سرحال می‌آید.
- ♦ موهایشان را شانه می‌کنم و به ایشان چای می‌دهم.
- ♦ چون کره و عسل دوست دارد برایش یک لقمه‌ی بزرگ کره و عسل درست می‌کنم.
- ♦ برای سرحال آوردنشان از موضوعات خنده‌دار فوتبالی استفاده می‌کنم!
- ♦ همیشه خودم موهای پدرم را سشوار می‌کشم.
- ♦ برایشان آب میوه درست می‌کنم تا پدر خوب و سالمی داشته باشم.
- ♦ پدرم به پدر بزرگم حساس است. اگر بگویم پدر بزرگ می‌خواهد به خانه‌مان بیاید، زود بیدار می‌شود و به حمام می‌رود!



گنبد سلطانیه در شهر زنجان

میوه‌ی همدکار



• نویسنده: هلن محمدرضایی

یک کار جالب!... سری به پارک بزنید و چند میوه‌ی کاج جمع کنید. آن‌ها را برای شست‌وشو در آب بیاندازید. یک اتفاق عجیب!... کاج‌ها با جذب آب، بسته می‌شوند. آن‌ها را بشویید و به مدت یک روز در جای گرم قرار دهید. آن‌ها دوباره مانند گل باز می‌شوند. با این میوه‌ها هزار چیز زیبا می‌توان ساخت.



کمی سیم مفتول نرم را با دست شکل دهید. می‌توانید با ترکیب میوه‌ی کاج و سیم مفتول، دنیایی از شکل‌ها بسازید. این‌جا ما یک شترمرغ و خرگوش ساخته‌ایم.



میوه‌های کاج رنگ‌آمیزی شده‌اند و برای تزئین خانه مناسب‌اند.



مقداری خمیر نان را میان شیارهای کاج قرار دهید. آن را در حیاط یا بالکن، از جایی آویزان کنید. حالا ببینید پرنندگان چه طور برای خوردن می آیند!



با چکاندن اشک شمع، چند کاج زمستانی درست کنید و آن‌ها را به مادر هدیه بدهید. می‌توانید بقیه‌ی شمع را روی میوه‌های کاج بچسبانید.



ته میوه‌ی کاج را به کمک بزرگ‌ترها سوراخ کنید. حلقه‌ای از سوراخ رد کنید. حالا می‌توانید کاج‌ها را آویزان کنید.



این هم یک جاکارتی به درد بخور برای میز کار. می‌توانید از این جاکارتی‌ها به همه هدیه بدهید.

افقی

۱. کسی که در مزرعه کار می‌کند - به معنی رییس ایل و قبیله
۲. پرورش گاو و گوسفند - مسیر خون‌رسانی در بدن
۳. رنده‌ی ناقص! - هر سه کیلو - گل و تمام
۴. توفان دایره‌ای دریا
۵. جایزه‌ی ورزشی - توان و نیرو
۶. مایع حیات - زبان رسمی ایرانیان
۷. تمام قد نیست
۸. به کسی که اهل بم باشد می‌گویند - زدم، زدی، ... - اسم
۹. موقع معاینه‌ی گلو، می‌گوییم!
۱۰. سازمانی که به امور و مشکلات شهری می‌پردازد - از رنگ‌ها - رویش به شکل دیگر.

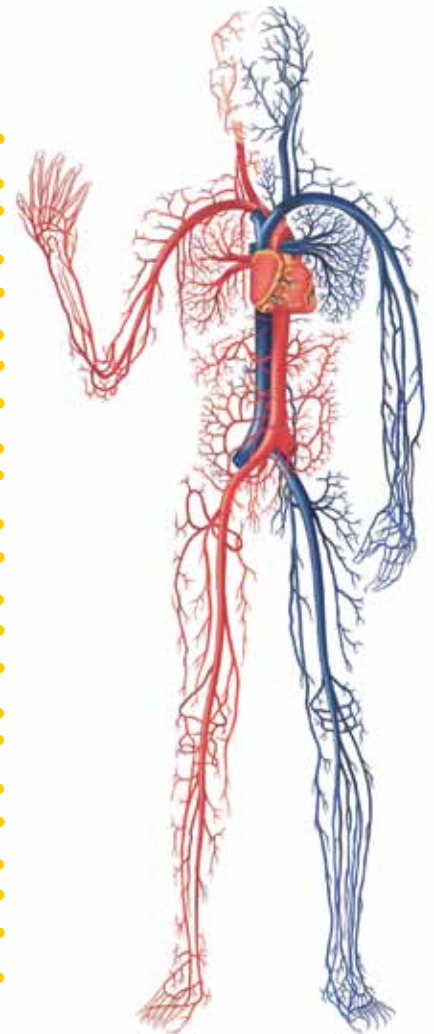
عمودی

۱. زلال و شفاف نیست - کسی که در راه خدا قسمتی از بدنش را از دست داده است
۲. وسیله‌ی مرتب کردن مو - مریض
۳. گذشته‌ی آمدن - میز ناقص!
۴. دوستی به زبان عربی - از شهرهای استان یزد
۵. اهلی - داروی ضد زهر
۶. تنبل نیست - برداشت محصول کشاورزی
۷. سخنی که حقیقت دارد - از ماه‌های زمستان
۸. ضربه‌ی سر در فوتبال - لوله‌ی تنفسی انسان
۹. هدف بزرگ - چاقو
۱۰. کسی که از جایی مراقبت کند - سلاح کاشتنی.

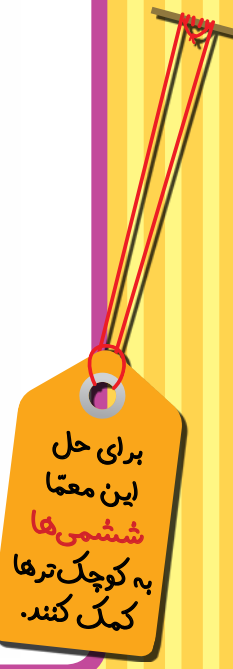
جدول دوستان، مثل سفره است. می‌توانیم همگی دور هم بنشینیم و آن را حل کنیم.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	*								*
۲									
۳									
۴									
۵									
۶									
۷									
۸									
۹									
۱۰									

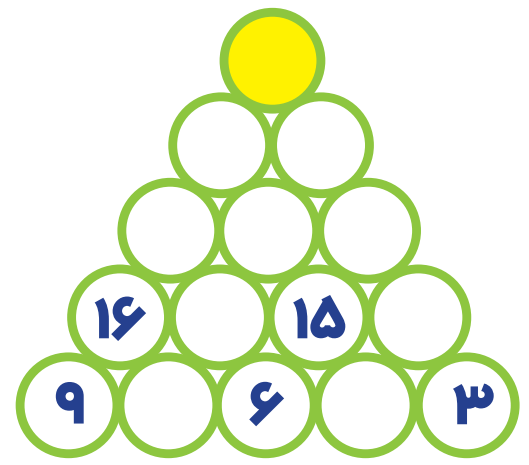
با استفاده از حروفی که در خانه‌های ستاره‌دار آمده است، رمز جدول را پیدا کنید.



راه پیچ در پیچ



عدد داخل هر دایره‌ی خالی حاصل جمع دو عدد دایره‌های پایین آن است. هر کس عدد بالاترین دایره‌ی خالی را زودتر پیدا کند، برنده است!... شاید راه‌های ساده‌تری هم وجود داشته باشد.



مسابقه‌ی دایره‌های خالی

پاسخ سرگرمی‌ها در صفحه‌ی ۱۵



از همه چیز از همه جا

✓ آیا می‌دانید احتمالاً ۴۰ میلیارد کهکشان در فضا وجود دارد؟
 ✓ تلسکوپ هابل، ۴۰۰۰ میلیارد ستاره را در فضا نشان داده است.
 ✓ تازه، با میلیارد‌ها کهکشان و ستاره، بقیه‌ی فضا خالی است!
 ✓ تصادف زمین با یک سیاره، باعث شد صخره‌هایی داغ و سوزان به فضا پرتاب شوند. جاذبه‌ی زمین این صخره‌ها را از فضا گرفت و آن را به شکل یک توپ در آورد. این گونه بود که ماه ساخته شد!



چیستان

• پریسا برازنده

۱ درخت نیست لَمّا برگ دارد.
 پیراهن نیست لَمّا دوخت دارد.
 آدم نیست لَمّا حرف می‌زند.

۲ آن چیست که به همه لباس می‌دهد. لَمّا خودش لباس ندارد.

۳ هم خمیگین و هم خوشحال ربه‌گره می‌اندازد.

حسادت

• نویسنده: لیلیا سلیقه‌دار
• تصویرگر: سام سلماسی

شروع

بدگویی نمی‌کنم.
چون علامت حسادت
است.



سعی می‌کنم
به جای خودم،
دیگران را
تغییر بدهم.

از کارهای خوب
دوستانم، تعریف
می‌کنم.

دوستانی
پایین‌تر از خودم
انتخاب
می‌کنم.

خوبی‌های خودم را
به رخ همه می‌کشم
تا حسادت کنند!

من هم
توانایی‌هایی دارم.
حسادت لازم
نیست.



دوستانم باعث
می‌شوند حسود
باشم.

دیگران را
دوست دارم.



من به اندازه‌ی
کافی شجاع و
قوی نیستم.

همیشه می‌توانم
بهتر باشم.

حسادت دل
آدم را خنک
می‌کند.



حسادت
باعث می‌شود
غمگین
باشیم.

به چیزهایی که
دارم قناعت
می‌کنم.

حسادت باعث
از دست دادن
دوستانم می‌شود.

برای این همه
نعمت، خدا را
شکر می‌گوییم.

کسی نمی‌فهمد.
پس با خیال راحت
حسادت می‌کنم!

چیزهای خوب را
فقط برای خودم
می‌خواهم.



من توانایی
انجام همه‌ی
کارها را دارم.

همیشه خودم
را با دیگران
مقایسه
می‌کنم.



هر چیز خوبی را
برای دیگران هم
می‌خواهم.

هم خودم را
دوست دارم
هم دیگران
را.



دیگران را
علت شکست
خودم
نمی‌دانم.

خودم را دست کم
می‌گیرم.

با ناراحتی
دیگران،
حال من بهتر
می‌شود.



برای بهتر
شدن، تلاش
می‌کنم.

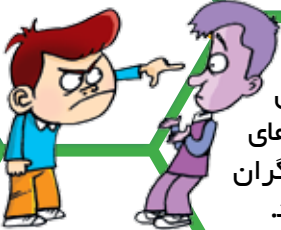
به خودم
بیشتر اعتماد
می‌کنم.



من لیاقت چیزهای
خوب را دارم.

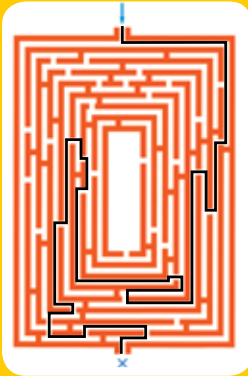
از دیگران برای
پیشرفت، کمک
می‌گیرم.

مسئول
احساس‌های
بد من، دیگران
هستند.



همه‌ی چیزهای
خوب را
برای خودم
می‌خواهم.

پاسخ سرگرمی



مسابقه
دوستانه



جواب چیستان‌ها:
۱. کتاب ۲. سوزن ۳. پیاز

پاسخ جدول درست و نادرست

راه حل درست را در این مسیر می‌بینید.



«سام» نتوانست در مسابقات کتابخوانی مدرسه، مقام خوبی به دست آورد. او سعی کرد ناراحتی‌اش را با حسادت به دوستانش از بین ببرد! سام کار دوستانش را کم ارزش می‌دانست و به آن‌ها حسادت می‌کرد. با این کار، دوستانش از او فاصله گرفتند و او تنها شد. حالا سام تصمیم گرفته است که حسادت را کنار بگذارد. شما هم با پیدا کردن راه درست، به سام کمک کنید.



موفقیت دیگران، جلو موفقیت مرا می‌گیرد.

به جای تلاش، حسادت می‌کنم.



من حسود به دنیا آمده‌ام.

حسادت نتایج خوبی دارد.

از خوشحالی دیگران، خوشحال می‌شوم.

حسادت می‌کنم تا دیگران بیشتر به من توجه کنند!

هرکسی، گاهی خطا می‌کند.

ناراحت شدن دیگران برایم مهم نیست.



من باید در هر چیزی از همه بهتر باشم!

لازم نیست کسی را تحسین کنم.



جدول درست و نادرست

در این جدول، در هر خانه راه‌حلی نوشته شده است. هر خانه، به خانه‌های بعد راه دارد. اگر از خانه‌ی شروع، حرکت کنی، می‌توانی به نتیجه‌ی درست برسی. فقط یکی از راه‌ها به نتیجه‌ی درست می‌رسد. برای پیدا کردن این راه یک مداد بردار. راه مناسب را با توجه به درست یا غلط بودن نوشته‌ها، دنبال کن تا به خانه‌ی رنگی برسی. پاسخ درست، جدول در همین صفحه آمده است.

سفرهای دور و دراز قطارها در ایران

• نویسنده: الناز قلی‌زاده

مسافرت با قطار خیلی لذت‌بخش است و ایمنی زیادی دارد. در کشور ما «خط آهن» به بسیاری از شهرها می‌رود. به ریل مخصوص قطار، اصطلاحاً «خط آهن» می‌گویند. در این صفحه با خطوط آهن ایران آشنا می‌شویم. از این به بعد، می‌دانیم که قطارها به کدام قسمت‌های کشورمان می‌روند.



طولانی‌ترین خط راه آهن ایران کدام است؟
راه آهن سرخس به بندرعباس.

طولانی‌ترین خط راه آهن جهان کدام است؟
خط لندن - داکا که از انگلستان به بنگلادش می‌رود.

اولین خط راه آهن سراسری ایران در چه سالی احداث شد؟
ساخت خط بندرترکمن به بندر امام خمینی (ره) در سال ۱۳۰۶ آغاز شد.

• با تشکر از خانم فاطمه صفری

بازی

نفر اول، نام یک مبدأ و یک مقصد را روی خط راه آهن بگوید. نفر دوم باید چشم‌هایش را ببندد و مبدأ را با انگشت روی نقشه نشان دهد. بعد هم همان‌طور، به طرف شهر مقصد برود. هر کس که تعداد مسافرت‌های درستش بیشتر باشد، برنده است.